



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ دی ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

موضوع جزئی: معنای عدالت - ادله مسلک چهارم (صحیحہ ابن ابی یعفر) مصادف با: ۸ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۴۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در صحیحہ عبدالله بن ابی یعفر بود؛ در مورد این صحیحہ چند مطلب وجود دارد که ما این مطالب را به مرور این شاء الله بیان خواهیم کرد. مطلب اول در مورد سؤال راوی می باشد که اساساً آیا راوی در این سؤال از حقیقت و ماهیت عدالت سؤال می کند یا از طریق تشخیص عدالت؛ معلوم شد با توجه به قرائن پنج گانه آنچه که راوی در پی آن است کشف حقیقت عدالت و سؤال از مفهوم و ماهیت عدالت است.

اشکال دوم:

در این رابطه اشکالاتی مطرح است که ما برای اتمام این بخش باید به آنها بپردازیم و پاسخ بدهیم. در این رابطه بعضی از بزرگان نظر دیگری دارند و معتقدند سؤال راوی، سؤال از مفهوم عدالت نیست بلکه سؤال از طرق ثبوت عدالت و راه های کشف آن است؛ از جمله کسانی که در این رابطه قائل به این هستند که اینجا سؤال از طریق تشخیص عدالت است، مرحوم محقق حائری و مرحوم آقای خوبی می باشند.

۱- کلام محقق حائری:

محقق حائری می فرماید: ظاهر سؤال این است که سائل از طریق کشف و تشخیص عدالت سؤال می کند یعنی گویا مفهوم عدالت نزد او معلوم و معین بوده چون عرفاً عدالت به معنای استقامت و استوا می باشد و وقتی شارع این لفظ را بکار برد معلوم است که منظور استقامت در جاده شرع است که ناشی از یک حالت نفسانی می باشد اما چون این معنی یک نشانه و اثر خاصی ندارد لذا سائل از طریق تشخیص آن سؤال می کند. مسئله عدالت با سایر ملکات و صفات نفسانی متفاوت است؛ ایشان می گوید سایر ملکات نشانه و اثر خاصی دارند مثلاً شجاعت و کرم اما عدالت در محیط شرع نشانه مشخصی نزد مردم نداشته لذا سؤال می کند از نشانه ها و طرق تشخیص عدالت امام هم در جواب به طریق تشخیص عدالت اشاره می کنند و می فرمایند: الستر و العفاف و الکف.

ایشان سپس در ادامه می فرمایند این عناوین یعنی ستر و عفاف و امثال آن اگرچه مشتمل بر ملکه است ولی دلالت بر ملکه خاصه ای که تدین و خوف از عقوبت خداست نمی کند لذا منافاتی ندارد که به عنوان یک طریق تبعیدی برای ثبوت عدالت قرار داده شود.^۱

۱. محقق حائری، کتاب الصلاة، ص ۵۱۷.

پس در واقع ایشان در اینکه سؤال راوی از مفهوم عدالت باشد نظر متفاوتی با آنچه ما بیان کردیم، دارند؛ اینکه ایشان این مطلب را می‌فرمایند نتیجه‌اش این نیست که ایشان عدالت را ملکه نداند. این دو هیچ ضرورت و ملازمه‌ای با هم ندارند که اگر کسی گفت که اینجا سؤال راوی سؤال از طریق تشخیص عدالت است باید لزوماً قائل باشد به اینکه عدالت ملکه نیست.

۲- کلام محقق خویی:

نظیر همین مطلب را محقق خویی هم بیان فرموده، ایشان از کسانی است که معتقد است سؤال راوی، سؤال از طریق تشخیص عدالت است و سؤال از ماهیت و مفهوم عدالت نیست. ایشان می‌فرماید: وزان این سؤال، وزان سؤال از چیزی است که کاشف از یک شیء و معرف آن است مثل اینکه کسی سؤال کند "بم یعرف فلان شیء؟" در محاورات عرفی وقتی کسی سؤال می‌کند به چیزی فلان شیء را بشناسم یا چگونه یک شیء را بشناسم، ظاهر این سؤال آیا سؤال از ماهیت و حقیقت و مفهوم و حد رسم آن شیء است یا سؤال از نشانه‌ها و آثار و طرق تشخیص آن شیء؟ این یک امری است که متفاهم عرفی می‌باشد. پس وزان این سؤال، وزان سؤال از ماهیت و حقیقت یک شیء نیست. لسان این گونه سؤال کردن، لسان و وزان سؤال از طریق تشخیص یک شیء می‌باشد.

به علاوه امام (ع) هم در جواب فرموده که "العدالة هي الستر و العفاف" که اگر در پاسخ این را می‌فرمودند، می‌توانستیم بگوییم این قرینه است بر اینکه سؤال هم سؤال از حقیقت و ماهیت عدالت است. لکن فرموده‌اند «أن تعرفوه بالستر و العفاف» عدالت را خود ستر و عفاف قرار ندادند بلکه عدالت را اشتهار و معروفیت به ستر و عفاف قرار داده‌اند یعنی همین مقدار که شخصی مشهور است که ستر است و مشهور است عقیف است؛ معروفیت و مشهوریت به ستر و عفاف که نمی‌تواند حقیقت عدالت باشد بلکه این یک طریق برای شناخت عدالت است.^۱

به نظر آقای خویی اولاً لسان سؤال، لسان سؤال از مفهوم و ماهیت نیست و می‌خواهد راه تشخیص و شناخت آن را بشناسد و ثانیاً بر فرض سؤال از مفهوم عدالت باشد جواب امام قرینه است بر اینکه ظاهر سؤال با اینکه سؤال از مفهوم است ولی در مجموع راوی به دنبال طریق تشخیص عدالت است.

پس ما اگرچه با قرائن و شواهد اثبات کردیم اینجا سؤال از مفهوم و ماهیت عدالت است ولی این دو نظر متفاوت هم وجود دارد چند تن از بزرگان قائلند به اینکه اینجا راوی سؤال از طرق تشخیص عدالت می‌کند نه مفهوم و ماهیت عدالت؛ لذا ما باید به این دو نظریه پاسخ دهیم.

پاسخ اشکال دوم:

پاسخی که به این دو نظریه می‌توانیم بدهیم همان است که سابقاً گفتیم. نکته‌ای که دافع اشکال هر دو بزرگوار است این است که اگر ستر و عفاف اماره بر عدالت و طریق تشخیص آن باشند، نه حقیقت عدالت و امام در صدد بیان طرق تشخیص عدالت باشد نه بیان مفهوم عدالت، دیگر معنی ندارد بر خود این اماره، اماره‌ی دیگری قرار دهد این خیلی بعید است که ابتداء یک طریقی را برای تشخیص عدالت ذکر کنند و بعد دوباره بگویند «و الدلالة على ذلك كله» و یک اماره و طریقی بر خود این اماره و طریق قرار دهند. جعل الأمانة على الأمانة و جعل الطريق على الطريق این واقعاً بعید است. پس اساس

۱. التفتیح، ج ۱، ص ۲۲۲.

فرمایش این دو بزرگوار با بیان این نکته‌ای که عرض کردیم به اضافه قرائن دیگری که سابقاً گفتیم قابل قبول نیست. (و قد ظهر الجواب منهما بما ذكرنا سابقاً).

نتیجه:

نتیجه این شد که از این سؤال راوی و جواب امام معلوم می‌شود آنچه اینجا مورد سؤال واقع شده و در صدر جواب ذکر گردیده در واقع بیان حقیقت و ماهیت عدالت است. همان گونه که عرض شد این پایان راه نیست هدف ما از نقل این روایت این بود که عدالت عبارت است از ملکه و اینکه حقیقت عدالت را بشناسیم. این مسئله ما را به آن منظور نمی‌رساند لذا مطلب دومی هم باید اینجا ضمیمه و بیان شود که بعد با عنایت به آن مطلب بگوییم عدالت عبارت است از ملکه.

مقدمه دوم:

ستر و عفاف و کف نفس همگی از صفات نفسانیه هستند؛ سابقاً در پاسخ به اشکالاتی که به دلیل چهارم شده بود، بیان کردیم که معنای ستر چیست. به چه کسی می‌گویند ساتر؟ به چه کسی می‌گویند عقیف؟ و به چه کسی می‌گویند الکاف عن البطن و الید و الفرج و اللسان؟ کسی که این روحیه و این وصف در نفس او رسوخ پیدا کرده باشد. کسی که اهل ستر یا عفت یا کف نفس در بعضی موارد باشد به او این صفات اطلاق نمی‌شود. زمانی می‌توان این صفات را به او اطلاق کرد که این اوصاف در روحیه او نفوذ و رسوخ کرده باشد.

آنچه در این مقام به ما کمک می‌کند که بفهمیم عدالت عبارت از حالت نفسانی این است که در بدو جواب امام اینها را ذکر کرده و بعد راه‌ها و طریق تشخیص این اوصاف را بیان کرده است. پس اینها صفت نفسانی هستند یا حداقل فعل نفسانی هستند. اگر ما این دو مطلب را به هم ضمیمه کنیم یعنی از یک طرف سؤال و جواب و محور گفتگو حقیقت و ماهیت عدالت است نه طرق تشخیص عدالت و همچنین این اموری که برای بیان حقیقت عدالت ذکر شده‌اند همه از صفات نفسانیه هستند، نتیجه این می‌شود که عدالت یک حالت نفسانی راسخه در نفس که عبارت از ملکه است، می‌باشد.

اشکال به مقدمه دوم:

آقای خوبی اشکال کرده و می‌فرمایند: ستر و عفاف و کف از صفات نفسانیه نیستند بلکه از اوصاف افعال خارجیه می‌باشند. اگر این مطلب صحیح باشد استدلال به روایت مخدوش می‌شود. مرحوم آقای خوبی می‌فرمایند: عفاف یعنی امتناع از چیزی که حلال نیست و عقیف یعنی کسی که مرتکب حرام نشود که این مربوط به فعل است و ربطی به نفس ندارد. به نظر ایشان اگرچه علمای اخلاق عفت را از صفات نفس دانسته‌اند ولی این یک اصطلاح جدیدی است که بین علما رایج شده و ما نمی‌توانیم کلمات ائمه (ع) را حمل بر این معنی کنیم. همچنین ستر به معنای تغطیة و پوشاندن که این هم کنایه از عدم ارتکاب محرمات است لذا ساتر یعنی کسی که از حرام اجتناب می‌کند پس این هم از اوصاف افعال خارجیه است. کف بطن و ید و فرج و لسان هم که معلوم است از افعال خارجیه می‌باشد.

پس مقدمه دوم استدلال هم مخدوش است لذا نمی‌توان از این روایت استفاده کرد که عدالت عبارت از ملکه است.

پاسخ:

به نظر ما این اشکال وارد نیست و باید گفت وقد ظهر مما ذكرنا الجواب عن هذا الإشكال پاسخ این مطلب هم از آنچه سابقاً در بحث و بررسی اشکال به دلیل چهارم که نصوص و روایات متضمن بعضی عناوین بود، معلوم می‌شود؛ این عناوین از حالات و اوصاف نفسانی هستند اینکه محقق خوبی می‌فرمایند این اوصاف در مورد کسی است که از حرام اجتناب می‌کند، این درست است اما مسئله این است که چرا حرام مرتکب نمی‌شود و منشأ این عدم ارتکاب حرام چیست؟ به این خاطر که چون عقیف است و چون سائر عیوب است و چون کاف است شخصی که عقیف است کار حرام نمی‌کند نه اینکه عقیف یعنی عدم صدور فعل الحرام. ما می‌خواهیم بگوییم اگر عقیف حرام مرتکب نمی‌شود یعنی در نفس او حالتی است که نه نسبت به این حرام بلکه هیچ حرامی مرتکب نمی‌شود یعنی در نفس او ملکه‌ای است که مانع ارتکاب حرام است ولو اینکه در معرض حرام هم قرار نگیرد در هر صورت نفس او این حالت را دارا می‌باشد.

پس بطور کلی این عناوین به کسانی اطلاق می‌شود که واجد این صفت و ملکه نفسانی هستند و نتیجه آن این است که شخصی که دارای این اوصاف نفسانی می‌باشد، مرتکب حرام نشود ولی عدم ارتکاب الحرام معادل معنای ستر و عفت و کف نیست.

سؤال: خداوند به بشر فطرت را اعطاء کرده به واسطه آن در بشر این حالات وجود دارد.

استاد: درست است خداوند فطرت داده ولی اگر اینگونه بود همه انسان‌ها باید عقیف می‌بودند. این حالت با تمرین و استمرار و ریاضت در نفس رسوخ کرده و ایجاد شده است و نتیجه این شده مرتکب حرام نشود.

بحث جلسه آینده: در اینجا یک مطلبی هم شیخ انصاری بیان کرده‌اند و اشکالی متوجه کلام ایشان است که إن شاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»